

قهقرا برگردد. یکی از متفکرین غربی انسان را در وضع کنونی به موجود شادخاری تشبیه می کند که يك شاخ او سر به فلك می ساید در حالیکه شاخ دیگرش بیش از يك بند انگشت رشد نکرده است.

از شاخ سر به فلك کشیده نماینده پیشرفت انسان در زمینه علوم مادی و آن شاخ وامانده نشانه متوقف ماندن فضایل اخلاقی و معنوی اوست.

دوره وانفسا که در قدیم آن قدر مردم را از آن می ترسانیدند و فرا رسیدن آن را نشانه آخرالزمان و یا به عبارت دیگر پایان کار بشریت می دانستند همین روزگاری است که ما ناظر آن هستیم. گرفتاریها و وابستگیها و زیاده طلبیهای بیجا طوری بند بردست و پای مردم زده و آنها را اسیر و برده نیازهای خود کرده است که هیچ کس جز به دنیای مادی اطراف خود و کشیدن گلیم خویش از موج حوادث به چیز دیگری نمی اندیشد. بهترین نمونه عینی این زندگی را امروز در شهرهای بزرگ و پرجمعیتی چون توکیو و نیویورک می توان مشاهده کرد. من وقتی برای اولین بار به نیویورک قدم گذاشتم حقیقتاً معنای تنهایی و وانفسا را در آن شهر احساس کردم. در شهری به آن عظمت، آدمی چنان خود را سرگشته و بی یار و یاور می بیند که به وصف در نیاید. البته در این شهر که به گفته خود آمریکاییها به منزله قلب کشورشان است، و تکنولوژی پیشرفته دنیای صنعتی بهتر از هر جای دیگر در آن به چشم می خورد، و معیاری از زندگی آینده بشر ماشین زده به دست می دهد، انسان بیش از هر جای دیگر به فکر عاقبت دردناک خود می افتد. منظورم بدگویی از آمریکا و طرز زیستن مردم آن نیست، بلکه بیان واقعیتی است که جزو سرنوشت فرزندان ماست و ما از آن غافل هستیم. وضع پاریس یا لندن هم چندان بهتر از نیویورک نیست. راه دور نرویم همین تهران خودمان را بنگرید و با سی چهل سال پیش مقایسه اش کنید، آیا این شهر پرغوغا و جنجال و بی نظم همان شهر آرام و مصفای سابق است؟ و آیا این مردم پرخاشگر و ستیزه جو و کج خلقی که شما امروز در میان طبقات مختلف تهران می بینید، همان کسانی هستند که صفا و محبت و جوانمردیشان زبانزد همه ایرانیان و جهانگردان خارجی بود؟

در زندگی خانواده ها تأمل کنید، دیگر آن چیزی را که به نام همبستگی فامیلی می شناختیم کمتر می یابیم؛ به گفته سعدی هر کس از گوشه ای فرا می رود. در دوران کودکی من، بزرگ خانواده تازمانی که زنده بود و تمکنی داشت، فرزندان خود را زیر بال می گرفت، برای آنها در اطراف خود خانه و کاشانه ای می ساخت، همه دور هم جمع بودند و درغم و شادی هم شریک و یار و یاور یکدیگر می شدند و با این روال زیستن از سنگینی بار زندگی می کاستند. گاهی از اوقات حتی خانه ها بهم راه داشت و معمولاً شهباز در یکی از آنها جلسه ای برقرار بود، همه گرد می آمدند گپی می زدند، تفریح می کردند و مشکلات یکدیگر را می گشودند. در این مجالس انس و گرمیهای صمیمانه بود که بچه ها درس مهر و محبت و غمخواری نسبت به یکدیگر را می آموختند و با آن بزرگ می شدند و خود را موظف می دیدند تا به نوبه خود این سنت ستوده را دنبال کنند.

اما حالا نگاه کنید، چه بسا برادرها که سال به سال از حال و روزگاری یکدیگر خبر ندارند، آنهایی هم که دارند بیشتر در حد اسقاط تکلیف و بنا بر اصطلاح جاری در حد حرف در نیامدن است. اگر بر سر ارث و میراث دعوایی در کار نباشد، از مهر و محبت و گذشت و ایثار چندان خبری نیست. فرزندان خانواده اولین گرایشی که از خود نشان می دهند این است که یا زندگی مستقلی برای خود دست و پا کنند و یا اینکه اگر امکانات مالی برایشان فراهم باشد راه خارج از کشور را در پیش گیرند. پس از رفتن به خارج هم به مصداق آنکه «از دل برود هر آنچه از دیده رود»، ابتدا ماهی یکی دو نامه یا مکالمه تلفنی، سپس هر دو ماه یا سه ماه، رفته رفته هر شش ماه و یکسال و بعد هم موکول به آن می شود که گاهی گذاری مسافری یا مهاجری پیدا شود و خبری بیاورد. به اطراف خود بنگرید، امروز کمتر خانواده ای را می یابید که دچار این تفرقه ها نباشد.

این بود شمه ای از ره آوردهای تمدن صنعتی برای انسانهای قرن بیستم. ای کاش ماجرای این اسارتها لااقل به همین جا پایان می یافت و فراتر نمی رفت ولی دریغ و آه که در این نابسامانی مردم بیشتر گرفتار می آیم و بدبختانه می پنداریم که در راه کامیابی به پیش می تازیم.

□ □ □

آلمان، پس از فروپاشی دیوار

منبع: World Policy Journal

ترجمه: فریدون دولتشاهی

رویدادهای اروپای شرقی و بویژه آلمان شرقی آنقدر سریع بود که حتی دولتمردان و سیاستمداران جهان را غافلگیر کرد. وحدت آلمان که حتی دو سال قبل در آغاز روند کمونیسم زدایی در اروپای شرقی تحقق آن در آینده نزدیک برای هیچ کس باور کردنی نبود، اینک انجام شده و نخستین انتخابات آلمان یک پارچه با پیروزی چشم گیر اتحادیه دمکرات مسیحی پایان یافته است.

اما سرعت خارق العاده حوادث باعث شده بسیاری از مسایلی که در پشت رویدادها قرار داشته است هم چنان پنهان بماند. این امر در مورد وحدت آلمان نیز کاملاً صادق است و مشکلات در آینده خود را نشان خواهد داد.

مصاحبه هایی که در مقاله زیر آمده است از این مسایل برده بر می دارد. مصاحبه ها قبل از وحدت آلمان صورت گرفته است اما مسایلی را که آلمان یک پارچه با آن روبروست بخوبی مشخص می سازد.

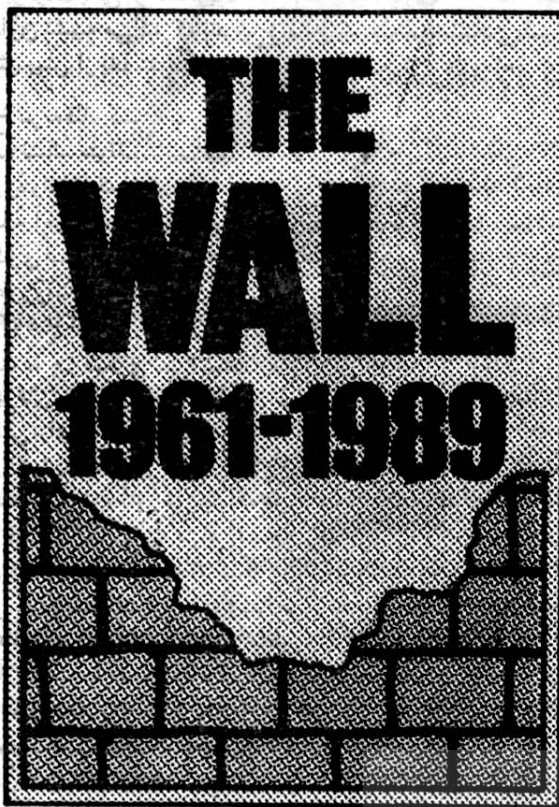
مترجم

مصاحبه گر: «مایکل لوکاس»

مقدمه از: «آدریان ادگار»

شهروندان جمهوری دمکراتیک آلمان در حالی که بها خاسته و طومار عمر رهبری قدرتمند و فاسد کمونیست خود را در هم می پیچیدند، در اوج هیجان در یک نمایش قدرتمندانه و خودجوش از اراده جمعی، ده گذشته را بدرقه کردند. انقلاب مسالمت آمیز آنها نه تنها تاریخ آلمان را در مسیر تازه ای انداخت بلکه بنیادی ترین عناصر نظم اروپایی پس از جنگ را بزرگ سوال برد. کمتر کسی وقوع چنین رویدادهایی را در «آلمان دیگر» انتظار داشت، آلمانی کج خلق و سربزیر که جز بخاطر موفقیت های ورزشکارانش در بازیهای المپیک و گهگاه تلاش های حیرت انگیز و تماشایی شهروندانش برای فرار از دیوار برلن کمتر توجهی را بخود جلب می کرد. اما نارضایتی مردم آلمان شرقی مدتی بود که حکم آتش زیر خاکستر را داشت: عدم رضایت از خودداری رهبران استالینی و از خود راضی آنها، همان شاگردان قدیمی و وفادار اتحاد شوروی و خودکامه دیروز، سرکوبگر از پیروی راه اصلاحات در شوروی امروز؛ نارضایتی از این واقعیت که چهل سال فداکاری و کار سخت، اندکی از زندگی مرفهی را که آنها در تلویزیون آلمان غربی شاهد بودند برایشان بارمغان نیاورده بود.

سرخوردگی مردم با درک این مطلب که شوروی ها رژیم «اریش هونه کر» را از سرسختی ذاتی خود نجات نخواهند داد، تقویت شد و به التهایی تبدیل گردید که تنها برچیده شدن بخشی از سیم های خاردار مجارستان کافی بود تا آنها به مرحله انفجار برسند. وقتی مجارستان مرزهایش را بروی غرب گشود افراد بسیاری از آلمان شرقی از طریق آن بغرب ریختند یا در سفارت خانه های آلمان غربی در ورشو و پراگ پناه گرفتند. تعداد آنها آنقدر زیاد بود که مفسران غربی به



میلیونی که می‌شد انتظار داشت بر اروپا از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی مسلط شود پنهان دارند. ایالات متحده از طرح کهل حمایت کرد اما این شرط را که یک آلمان متحد باید عضو ناتو باشد به آن افزود، درحالیکه شورویها اعلام کردند تا زمانیکه بلوک‌های نظامی وجود دارد وحدت آلمان قابل تصور نیست. حتی قول مردانه آلمان غربی مبنی بر اینکه وحدت آلمان تنها بعنوان بخشی از روند همبستگی تمام اروپا صورت خواهد گرفت نتوانست این نگرانی را برطرف سازد که آلمان تصمیم دارد رأساً راهش را انتخاب کند، حتی اگر این امر به بهای برهم خوردن توازن قدرت در اروپا تمام شود.

ضمناً آلمانی‌ها و غیر آلمانی‌ها هر دو از این وحشت داشتند که رویدادهای جمهوری دمکراتیک آلمان به آشوب بینجامد و احتمالاً به «ملی‌گرایی دست راستی» در این روند دامن بزند. مشروعیت حزب حاکم که تقریباً یک شبه از میان رفته بود، نوعی خلاء قدرت بوجود آورده بود که گروه‌های مخالف نوپا برای پر کردن آن آمادگی نداشتند. با خشم مردم آلمان شرقی از افشای فساد و سوء استفاده دولت از قدرت، این احتمال را که انقلاب مسالمت‌آمیز به خشونت تبدیل شود، نمی‌شد منتفی دانست. بعلاوه روشن بود که اگر اصلاحات بسرعت موفق نمی‌گردید مردم آلمان شرقی اعتماد اندکی را که هنوز به آینده کشورشان داشتند از دست میدادند و در یک مهاجرت بزرگ دیگر که موجودیت جمهوری دمکراتیک آلمان را مورد تهدید قرار می‌داد، با باهای خود رای خویش را اعلام می‌داشتند. با درک فوریت مسأله که شدت یافته بود یک کنفرانس سراسری با شرکت رهبران کمونیست‌ها و مخالفان تشکیل شد و تاریخ انتخابات آزاد را برای ماه مه تعیین کرد و در همین حال حزب حاکم نومیدانه کوشید با تجدید سازمان خود در امتداد خطوط سوسیالیست دمکراتیک اعتباری دوباره بدست آورد. در این جا بود که تاریخ شگفتی آفرید و نگرانی گسترده از هرج و مرج و آشوب، ناگهان کشورهای غربی را به فکر ثبات جمهوری دمکراتیک آلمان انداخت و صحنه‌های عجیبی مانند تقاضای کمک «گریگور گیزی» رهبر جدید حزب وحدت سوسیالیست از آمریکا را برای حفظ جمهوری دمکراتیک آلمان بعنوان دولتی مستقل بوجود آورد.

در میان همه این آشوب‌ها، شهروندان جمهوری دمکراتیک آلمان با خطر از دست دادن آنچه در ابتدا برای آن تلاش کرده بودند، یعنی حق تعیین آینده خود، روبرو بودند. ایجاد نوع تازه‌ای از سوسیالیسم برپایه اقتصاد بازار آزاد، باقیماندن بصورت یک کشور مستقل یا ادغام با جمهوری فدرال آلمان - این‌ها سوال‌هایی بود که در پیش روی آنها قرار داشت. گروه‌های سازمان یافته

کنایه به آخرین فردی که قرار بود جمهوری دمکراتیک آلمان را ترک کند یادآوری کردند که فراموش نکنند چراغ‌های خانه‌اش را خاموش نماید. این مهاجرت که چشم‌انداز سقوط اجتماعی و اقتصادی را مطرح می‌ساخت موجب شد کسانی که در آن جا باقی مانده بودند به حمایت از اصلاحات به خیابان‌ها بریزند و با شگفتی با اعطای امتیازهای پیبایی از سوی رهبران وحشتناک سابق خود روبرو شوند - لغو محدودیت مسافرت، انحلال پلیس مخفی، وعده انتخابات آزاد و سرانجام استعفای تمامی اعضای دفتر سیاسی حزب حاکم و بازداشت بسیاری از بلندپایه‌ترین رهبران حزب به اتهام فساد و سوء استفاده از قدرت.

وقتی رژیم در برابر خشم مردم فرو ریخت، وقتی مردم آلمان شرقی ترس خود را از دست دادند و هم آوا فریاد زدند «ما ملت هستیم»، و بویژه وقتی صحنه‌های شغف‌انگیز بهم پیوستگی مردم آلمان شرقی و غربی در کنار دیوار تازه گشایش یافته برلن در سراسر جهان از تلویزیون پخش شد، اثرات امر بتدریج نمایان گردید. وحدت مجدد - چشم‌اندازی که زمانی آنقدر بعید بنظر می‌رسید که متحدان آلمان غربی تنها توانسته بودند اینطور قلمداد کنند که طرفدار آن هستند - ناگهان درصدر دستور کار قرار گرفت. برای بسیاری از افراد در غرب چنین بنظر می‌رسید که حداقل پایه و اساس «آلمان دوم» بعنوان یک کشور، با سقوط کمونیسم و دفن دکترین برژنف از بین رفته است.

چشم‌انداز وحدت آلمان بنوبه خود شناخت مجدد این واقعیت را موجب شد که خط تقسیم آلمان در واقع تکیه‌گاهی برای حفظ وضع موجود بطور کلی در اروپا بوده است. با برداشته شدن دیوار برلن، آینده اروپا نیز ظاهراً بطور ناگهانی از گذشته جدا شد و تمام ساختارهایی که در جهان پس از جنگ دائمی به نظر می‌رسید، بعنوان یک چوب بست موقت نمایان گردید. اگر تردیدی درباره اینکه آیا جنگ سرد واقعاً پایان یافته است وجود داشت، این تردید بطور برگشت‌ناپذیر به گذشته سپرده شد. زیرا چه کسی می‌تواند تصور کند جمعیت خوشحالی که در اطراف دروازه براندنبرگ درهم آمیخته بودند بسوی یکدیگر آتش بگشایند؟

با کاهش سریع اهمیت نظامی ناتو و پیمان ورشو، حتی سیاست‌سازانی به محتاطی جیمز بیکر وزیر خارجه آمریکا نیز سخن گفتن درباره تبدیل اتحادیه‌های نظامی به سازمان‌های سیاسی را شروع کردند. ضمناً با افتادن نگاه آلمان غربی بسوی شرق و کوبیده شدن درهای بازار مشترک بوسلیله اروپای شرقی، دوازده کشور عضو جامعه اروپا مجبور شدند ابعاد یکپارچگی اروپا را مورد بررسی مجدد قرار دهند. هم‌چنین بنظر می‌رسد «خانه مشترک اروپایی» که مکرراً از سوی میخائیل گورباچف رهبر شوروی پیشنهاد شده بود دیگر نمی‌تواند بوسلیله غربی‌ها بعنوان یک امر بعید یا مدینه فاضله رد شود. طراحی ساختاری برای اروپای پس از جنگ سرد که زمانی تنها در حوزه عمل خاص محققان و نظریه‌پردازان بود ناگهان به یک ضرورت فوری و عینی تبدیل شد. با حرکت رویدادها به سرعتی که از حد توانایی دولت‌ها برای پاسخگویی خارج بود، مسئله‌ای که مورد توجه قرار گرفت ایجاد یک اروپای جدید بود قبل از اینکه خودبخود بوجود آید.

از یک نقطه نظر، دلیلی نیز برای خوش بینی نسبت به چشم‌انداز دستیابی به یک اجماع درباره نقشه یک اروپای جدید وجود داشت. رهبران سیاسی از «ولادی وستک» تا «سان فرانسسکو» وفاداری خود را به هدف‌های مشابه و دراز مدت مانند اروپایی یک پارچه‌تر، دمکراسی، ثبات، رفاه اقتصادی در اروپای شرقی و کاهش چشم‌گیر نیروهای نظامی اعلام داشتند. در این مورد که نهادهای جامعه اروپایی و کنفرانس امنیت و همکاری اروپا - روند هلسینکی - مبیایستی در اروپای جدید بیشتر مورد بهره‌برداری قرار گیرند توافق گسترده‌ای وجود داشت.

اما نه چشم‌انداز یک صلح پایدار در اروپا و نه رضامندی آلمانی‌ها نمی‌توانست این واقعیت را پنهان کند که رویدادهای آلمان شرقی نگرانی عمیقی را نیز موجب شده بود. شتابزدگی هلموت کهل صدر اعظم آلمان غربی در برده برداشتن از طرح ده ماده‌ای خود برای وحدت آلمان، همسایگان آن کشور بویژه لهستانی‌ها را که مرزهایشان پس از جنگ رسماً شناخته نشده بود نگران کرد. متحدان اروپایی آلمان غربی بویژه فرانسه از اینکه کهل با آنها مشورت نکرده بود خشمگین شدند و علیرغم اظهارات شجاعانه فرانسوا میتران رئیس جمهوری فرانسه در مورد اینکه نباید از یک آلمان متحد وحشت داشت، کمتر قادر بودند ناخشنودی خود را از چشم‌انداز یک موتور آلمانی ۸۰

■ انقلاب مسالمت آمیز مردم آلمان شرقی، نه تنها تاریخ آلمان را در مسیر تازه ای انداخت، بلکه بنیادی ترین عناصر نظم اروپائی در دوران پس از جنگ را متزلزل کرد

■ مردم آلمان شرقی پس از ۴۰ سال تجربه، اگر اه داشتند که باز هم به صورت خو کچه آزمایشگاه در تلاش برای ساختن الگوئی جدید در برابر سرمایه داری عمل کنند و ترجیح می دادند راه امتحان شده ای را برگزینند

مخالف که روشنفکران، هنرمندان و شخصیت های پروتستان در آنها اکثریت داشتند مخالف وحدت بودند. آنها امیدوار بودند که کشور را به سوی يك نظام سوسیالیست دموکراسی واقعی سوق دهند و از آن نگران بودند که سیل کمک اقتصادی و سرمایه گذاری قریب الوقوع آلمان غربی به خود مختاری آلمان شرقی لطمه زده و عملاً به الحاق این کشور به جمهوری فدرال آلمان منجر شود. دیدگاه آنها درباره آینده جمهوری دموکراتیک آلمان که کم و بیش بادیگاه حزب تصفیه شده حاکم هم آهنگ بود، اتحادی عجیب بین ناراضیان سابق و حزبی که با آن مخالف بودند بوجود آورد. در ماه دسامبر گروهی از شخصیت های مخالف و کمونیست های اصلاحگر بیانیه ای امضاء کردند که در آن حفظ جمهوری دموکراتیک آلمان بعنوان يك شق سوسیالیست در برابر جمهوری فدرال آلمان تقاضا شده و در مورد تسلیم در مقابل جامعه مصرفی هشدار می داد. بعضی از مردم آلمان شرقی آشکارا امیدوار بودند که این اجماع احتمالاً به ستونی برای تشکیل يك دولت ائتلافی فراگیر تبدیل شود. ائتلاف نیروهای مخالف و کمونیست های اصلاح طلب ممکن بود در دادن دوامی اندک و فرصت کمی برای نفس کشیدن به جمهوری دموکراتیک آلمان که سخت بدان نیاز داشت ببخشد و همزمان موجب کاهش شتاب در جهت وحدت و تخفیف تهدیدات علیه ثبات کشور گردد، اما گرایش اکثریت مردم آلمان شرقی که وحدت را ترجیح میدادند، این سناریو را از مسیر خود منحرف کرد.

گرچه علم ارزیابی افکار عمومی هنوز در جمهوری دموکراتیک آلمان رشد نیافته بود، اما فراوانی شعارها در طرفداری از وحدت در تظاهراتی که انجام شد، نشان داد که بسیاری از مردم آلمان شرقی با دیدگاه مخالفان در مورد کشیده شدن جامعه به سوی مصرف گرایی موافق نبودند. در حقیقت تمایل به داشتن زندگی بهتر بیش از احساس ملی گرایی مردم را به حرکت در جهت وحدت و امیدداشت. همانطور که یکی از شخصیت های مخالف در آلمان شرقی می گفت، بسیاری از هموطنانش به وحدت به عنوان يك راه حل سریع برای مشکلات اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان نگاه می کردند. آنها پس از ۴۰ سال تجربه، اگر اه داشتند که باز هم بصورت خو کچه آزمایشگاهی در تلاش برای ساختن الگوئی جدید در برابر سرمایه داری عمل کنند و ترجیح می دادند مسیری امتحان شده را برگزینند. چنین بنظر می رسید که بحث تا اندازه ای در اطراف خطوط طبقاتی تبلور یافته باشد زیرا رهبران مخالف، مردم آلمان شرقی را که خواستار وحدت بودند مادی گرایانی می خواندند که تنها به پر کردن شکم خود و انجام سفرهای تفریحی به «مایورکا» میاندیشند، در حالیکه بعضی از افراد طبقه کارگر در آلمان شرقی صحبت هایی را که درباره سوسیالیسم دموکراتیک می شد، بحث از مدینه فاضله روشنفکران ناز پرورده تلقی می کردند. این مجادله سرانجام با پیروزی واقعیت های اقتصادی بر روند دموکراتیک پایان یافت زیرا ثابت شد که حفظ يك آلمان سوسیالیست با مرزهای باز در کنار يك آلمان سرمایه داری قدرتمند، بویژه با توجه به وجود فرصت هائی برای احتکار کالاهای سوبسیدی شرق و گرایش کارگران ماهر آلمان شرقی به فرار به جایی که دستمزدها بیشتر و فروشگاه ها پُرتر است، سخت مشکل خواهد بود.

یکی از بی آمدهای شوم این تحولات، احتمال گسترش شدید ملی گرایی دست راستی در دو بخش آلمان است. وحدت همیشه مهمترین نگرانی جناح راست در آلمان غربی را تشکیل می داده و سقوط کمونیسم متعصب در جمهوری دموکراتیک آلمان يك کامیابی بزرگ برای دولت محافظه کار اتحاد دموکرات مسیحی بوده است. علاقه اتحاد دموکرات مسیحی به راضی کردن جناح راست خود و عقیم گذاشتن طرح های حزب راست گرا و افراطی جمهوریخواه، دلیل خودداری این حزب از تأیید مرزهای پس از جنگ آلمان و

بذیرش شعار «ما يك ملت هستیم» را که یادآور شعار ناراحت کننده گروه های نازی یعنی «يك مردم، يك ملت، يك رایش» بود، توجیه می کرد. بهمین دلیل، افراطی های جناح راست در جمهوری دموکراتیک آلمان از فرصتی که آزادیهای سیاسی در اختیارشان قرار داده بود استفاده کردند و در چند تظاهرات که به طرفداری از وحدت صورت گرفت شعارهایی به حمایت از آلمان بزرگ که منطقه ای وسیع ورای مرزهای موجود را در بر می گرفت سردادند. آلمانی ها مترقی از آن بیم داشتند در صورتیکه راه وحدت سد شود، اشکال زشت ملی گرایی طرفدارانی پیدا کند.

«اگون بار» رهبر حزب سوسیال دموکراتیک آلمان غربی در آن موقع اظهار داشت مسیر تاریخ يك ملت را اغلب بخشی از جمعیت آن که سخت تحت فشار قرار دارد تعیین می کند. این بویژه در مورد مردم آلمان شرقی که ناگهان قدم پیش نهادند و علیرغم فقر نسبی و ناتوانی، نقش مهمی در این مرحله از تاریخ آلمان و اروپا ایفا کردند صادق است.



مصاحبه هایی که در زیر می آید در جریان برگزاری سمینارهای کارگاه بین المللی شرق و غرب در زمینه امنیت مشترک بین ۴ تا ۱۵ دسامبر سال گذشته در پنج شهر جمهوری فدرال آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان صورت گرفته است. این سمینارها به ابتکار مؤسسه پژوهش های صلح و سیاست امنیتی دانشگاه هامبورگ و همکاری مؤسسه صلح و امنیت بین المللی واقع در کمبریج، ماساچوست و انجمن اتحاد جماهیر شوروی - جمهوری فدرال آلمان که مرکز آن در مسکو می باشد، برگزار گردید.



مصاحبه با «باربل بوهل» هنرمند و یکی از بنیان گذاران «تشکیلات جدید»، مهمترین گروه مخالف در آلمان شرقی
س: شما ویژگی رویدادهای اخیر در جمهوری دموکراتیک آلمان را چه می دانید و آیا همانطور که بسیاری از مردم میگویند این رویدادها يك انقلاب بوده است؟

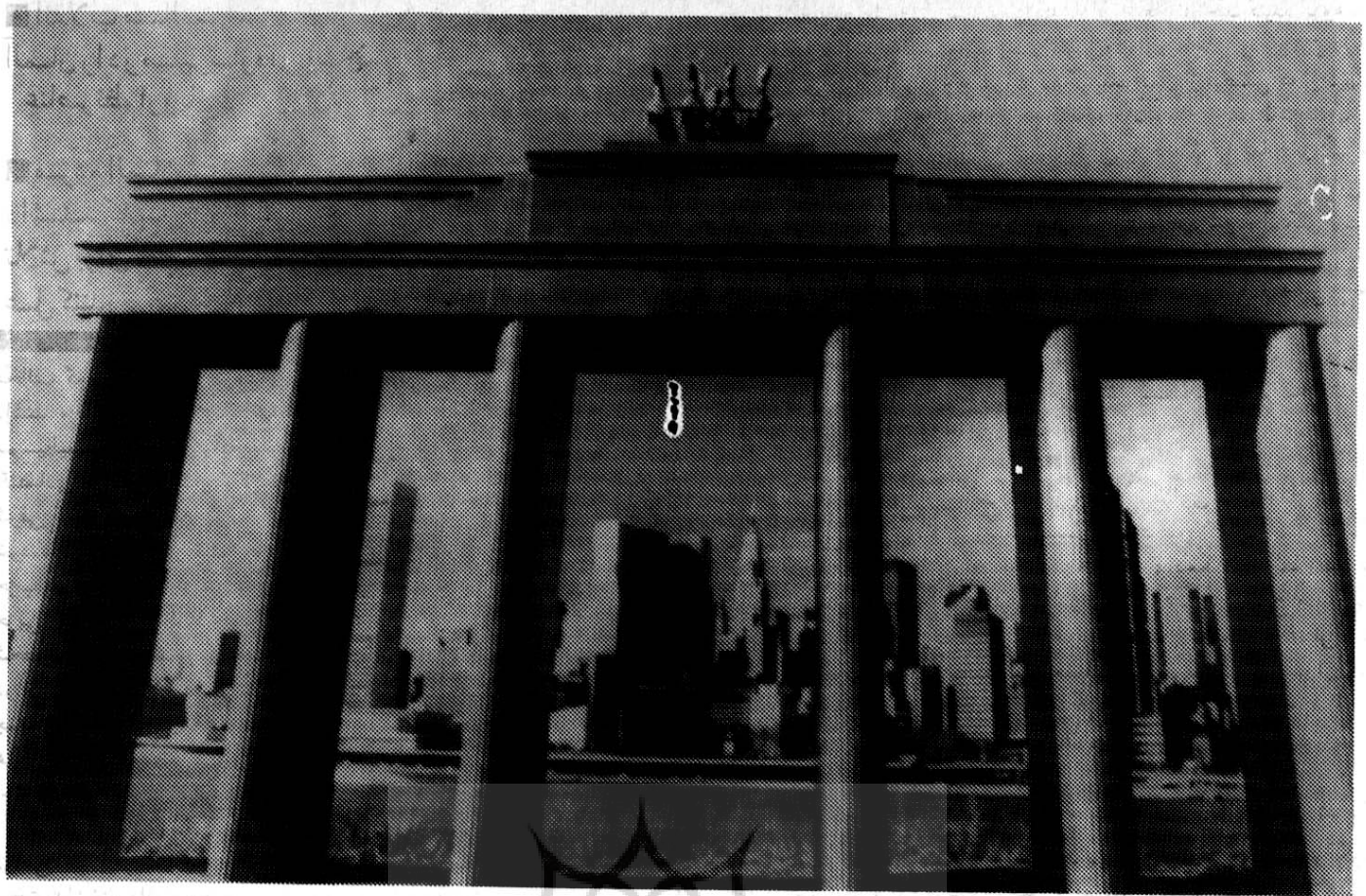
ج: ابتدا باید پرسید که انقلاب چیست؟ از دیدگاه من انقلاب يك تغییر ناگهانی است که همه چیز را کاملاً دگرگون می سازد و این در واقع همان چیزی است که در جمهوری دموکراتیک آلمان اتفاق افتاد.

س: آیا عمر سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک به پایان رسیده یا يك سوسیالیسم اصلاح شده هنوز در دستور کار قرار دارد؟ يك سوسیالیسم اصلاح شده در روابط دو آلمان چه نقشی داشت؟

ج: سوسیالیسم بشکلی که تاکنون وجود داشت، عمرش اینک بسر آمده است. در تمام کشورهای سوسیالیستی آنهایی که بر سر قدرت بودند آنقدر خود را بی اعتبار ساختند که در واقع میتوان گفت سوسیالیسم را نابود کردند. از آغاز گشایش دیوار برلین يك رشته مشکلات که چهره کاملاً متفاوتی دارد در جمهوری دموکراتیک آلمان ظهور کرده است.

مسأله در حال حاضر این نیست که آیا سوسیالیسم زنده میماند یا نه، بلکه بیشتر بقای خود جمهوری دموکراتیک آلمان است. شعار وحدت در بین مردم جنبه کاملاً خود جوش دارد و بنوعی میتوان گفت سیاسی است. زیرا مردم به هیچ وجه به روشنی از بی آمدهای وحدت برای خود آلمان، اروپا و جهان آگاه نیستند. اما لازم نیست مسأله وحدت یا غیر وحدت در میان باشد بلکه مسأله باید باین شکل مطرح شود که ما چگونه میخواهیم زندگی کنیم. بنظر میرسد مردم آلمان خواهان وحدت هستند. اما آیا این وحدت بدون نابود کردن صلح در اروپا، بدون لطمه زدن به روابط حسنه ما با همسایگانمان، بدون ظهور مجدد نژادپرستی، بدون ایجاد مشکلات محیط زیستی و غیره چگونه عملی خواهد شد؟ این مسایل از سوی افراد آگاه سیاسی و حتی احزاب بکلی کنار گذاشته و نادیده گرفته شده است.

در داخل تشکیلات نوین طیف عقیدتی گسترده ای وجود دارد اما اکثرأ معتقدند که قبل از هر چیز ما باید راساً در باره سرنوشت خود تصمیم بگیریم. ما قبول داریم که آلمانی ها يك ملت هستند اما این به معنای آن نیست که باید فوراً به جمهوری فدرال آلمان بیوندم. وحدت یا وحدت مجدد یا اتحاد آلمان، هرچه می خواهید آن را بخوانید، تنها در صورتی تحقق می یابد که تغییراتی نیز در جمهوری فدرال صورت گیرد.



س: چه نوع تغییراتی؟

ج: باید تغییراتی در جهت حاکمیت بیشتر مردم، تاکید کمتر روی کالاهای مصرفی و قبول این که مشکلاتی رویاروی ما قرار دارد - که آلمانی‌ها مرکز جهان را تشکیل نمی‌دهند - صورت گیرد. در مباحثات کنونی به جهان سوم و این واقعیت که بسیاری از مردم در آن جا از گرسنگی می‌میرند، به مرزهای لهستان با جمهوری دموکراتیک آلمان و اینکه در آن سوی لهستان اتحاد جماهیر شوروی وجود دارد که همه چیز در آن در حال فروپاشی است توجهی نمی‌شود. بنابراین تنها به آلمان اندیشیدن ممکن نیست. بنظر من این کار صرفاً غیرمستولانه است.

س: بنابراین درباره طرح ده ماده‌ای هلموت کهل برای وحدت آلمان چه فکر می‌کنید؟

ج: به عقیده من کهل زودتر از موعد اقدام کرد و این طرح در اوضاع جاری تنها بصورت یک نوع قید یا زنجیر که مانع آن خواهد شد تا بتوانیم راساً آینده خود را شکل دهیم، عمل خواهد کرد. در جمهوری دموکراتیک آلمان این نگرانی که قابل توجه نیز میباشد وجود دارد که بسادگی ما را خواهند فروخت و غرب با یک کیف دستی بزرگ در آن جا ایستاده است. اگر این حادثه اتفاق افتد، ما به سادگی این فرصت را از دست خواهیم داد که نشان دهیم واقعاً خواهان چه چیزی هستیم.

س: درباره اصلاحات در حزب اتحاد سوسیالیست چه فکر می‌کنید؟

ج: این حزب اعتبار و احترام خود را بین مردم کاملاً از دست داده است، زیرا مواردی از فساد که کشف شده، معدودی نبوده و تمامی رهبری حزب در آن مسئول بوده‌اند. با این حال حزب اتحاد سوسیالیست از میدان بدر نخواهد رفت - آنها اینک سعی دارند ماشین استالینی را دوباره کاملاً احیاء کنند. من تصور میکنم این حزب صرفاً در برابر اصلاحات خواهد ایستاد.

حزب اتحاد سوسیالیست تنها در صورتی میتواند خود را اصلاح کند که برای همکاری با نیروهای سازنده در جمهوری دموکراتیک آلمان بکوشد.

س: چه نوع همکاری بین تشکیلات نوین و احزاب اروپای غربی و گروه‌های علاقمند وجود دارد؟ امکان همکاری بین شما تا چه اندازه است؟

ج: تا روزهای اخیر تماس اندکی با احزاب غرب وجود داشت. من احساس میکنم احزاب غربی حتی در حال حاضر از جناح مخالف در آلمان شرقی برای پیشبرد هدفهای انتخاباتی خود استفاده میکنند و تنها از احزابی که افکار آنها را در جمهوری دموکراتیک آلمان اشاعه میدهند حمایت بعمل می‌آورند. من این احساس را دارم که احزاب غربی به دموکراتیزه کردن جمعیت جمهوری دموکراتیک آلمان علاقه‌ای ندارند.

س: آیا این مسئله در مورد «سبزه‌ها» نیز صدق میکند؟

ج: شاید این داوری اندکی تند باشد اما من می‌گویم این امر در مورد تمام احزاب صادق است. آنها جهت‌گیری‌های نادرستی دارند و نمی‌دانند چکار می‌کنند. البته ما خود نیز اینک که دیوار پس از سالها نفوذ بر افکار ما فروریخته دچار جهت‌گیری‌های نادرست هستیم.

س: آیا تشکیلات نوین امیدوار است تماس هایش را با گروه‌ها و مردم

در ایالات متحده و سایر کشورها گسترش دهد.

ج: برای ما آمریکا همیشه در فاصله‌ای بعید قرار داشته است - حتی برلن غربی فاصله‌اش با ما زیاد بوده است. این دیوار در آن جا وجود داشت و ترک اینجا غیرممکن بود، مشکل زبان نیز مزید بر علت بود - یاد گرفتن یک زبان خارجی وقتی شما اجازه مسافرت نداشته باشید لذتی ندارد. شهروندان جمهوری دموکراتیک آلمان باید صرفاً درک کنند جهان از آنچه تاکنون تصور می‌کردند وسیعتر است. تصور می‌کنم برای اینکه آنها بتوانند یک روند آموزش سیاسی را بگذرانند و به استقلال، اعتماد به نفس و توانایی تصمیم‌گیری بیشتر دست یابند، لازم است از فرصت سفر به کشورهای دیگر برخوردار شوند. ما صرفاً نمی‌دانیم جهان به چه شکلی است و باید کاملاً با آن آشنا شویم.

س: جریان‌ها و گروه‌بندی‌های اصلی در داخل جنبش مخالف کدامند؟

ج: در جمهوری دموکراتیک آلمان تمام جریان‌های ممکن، از چپ جدید تا راست، در حال ظهور است. تمام عقایدی که تاکنون پنهان بودند به تدریج دارند ظاهر می‌شوند و شکل می‌گیرند. و این همان چیزی است که باید باشد. اما این تحول البته موجب نگرانی است زیرا مشکلات خاصی وجود دارد که تاکنون در این جا کمتر وجود داشت - مثلاً افراطی‌گری راست و نتوفاشیسم، قبلاً تنها



شده بودم. در تظاهرات شرکت کردم صرفاً برای اینکه در آنجا بایستم و بگویم «من دیگر این تظاهرات را نمی‌خواهم». واقعا فکر می‌کردم بسیاری از کسانی که در آن تظاهرات شرکت داشتند همین احساس را دارند. قدرت خودنمایی تنها نیرویی بود که می‌توانست مردم را به فعالیت وادارد. مردم می‌خواستند صرفاً نشان دهند که آنجا هستند. و این بخودی خود رژیم را نابود کرد. هیچ کس فکر نکرده بود نظام تا این حد ضعیف است.

مصاحبه با «هرالدلانگ» تاریخ‌نگار مؤسسه سیاست‌ها و اقتصادهای بین‌المللی در برلین شرقی و عضو حزب اتحاد سوسیالیست.

س: بعضی افراد در آلمان شرقی از ایجاد يك اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی با گرایش به اصول بازار آزاد صحبت می‌کنند. آیا چنین نظامی ممکن است؟

ج: واژه برنامه‌ریزی بخودی خود به هیچ وجه معنایی منفی ندارد. برنامه‌ریزی اقتصادی در همه جا حتی در کشورهای سرمایه‌داری انجام شده است. من معتقدم مشکلی که ما با آن روبرو هستیم بیشتر در این واقعیت نهفته است که در جمهوری دموکراتیک آلمان ما همیشه این برنامه‌ریزی را بعنوان برنامه‌ریزی مرکزی تصور کرده‌ایم.

این برنامه‌ریزی مرکزی، اساس استقلال کارخانه‌ها و هم چنین خلاقیت و قدرت فکر کردن مدیران کارخانه‌ها، مهندسان و بهترین کارگران را از بین برد. این به معنای آنست که عناصر بازار و هم چنین عناصر نظام اقتصادی مبتنی بر عدم تمرکز باید از هم جدا شوند.

س: يك اقتصاد مبتنی بر عدم تمرکز چه مشکلی ممکن است بدنبال داشته باشد؟

ج: احتمالاً دولت باید تصمیم‌هایی در جهت انحلال «کومینات‌ها» (شرکت‌های مختلط صنعتی تحت مالکیت دولت) که کارایی خود را ثابت نکرده‌اند اتخاذ کند. اینکار اجازه خواهد داد يك رشته کامل از کارخانه‌های متوسط و کوچک‌تر بوجود آید. و در این جا ما باید این احتمال را که شرکت‌های کوچکتر در دست بخش خصوصی قرار گیرند، در نظر بگیریم.

برای بسیج سرمایه‌گذاری بیشتر به منظور توسعه و مدرنیزه کردن کارخانه‌ها که بسیاری از آنها بسیار قدیمی هستند ما باید به جریان سرمایه از کشورهای غربی اجازه ورود دهیم. با این کار مجبور خواهیم بود يك ساختار

نوگه‌هایی از این مشکلات وجود داشت. مردم می‌ترسند که این نیروها نیز مشکل بگیرند.

س: خطر زیاده‌روی راست در جمهوری دموکراتیک آلمان تاچه حد جدیست؟
 رشتاج: تصور می‌کنم زیاده‌روی راست در جامعه‌ای شکل می‌گیرد که در انزوا زندگی می‌کند، یعنی از نیروها و مردم دیگر، و از انسان‌های دیگر منزوی شده است. در عصری که همه راه صحیح را گم کرده‌اند، راست افراطی به بسیاری از مردم می‌گردد. موقعیتی نیستند که بر اوضاع تأثیر بگذارند و کسانی که اطلاعات ایندکی دارند یا درک چندانی از چگونگی حل مشکلات ندارند و یا از قدرت‌ناچیزی برای مقابله با مشکلات از طریق مثبت برخوردارند، جهت می‌دهند.

این احتمال وجود دارد که افراطی‌ها به پیش آمده و مردم را با شعارهای قدیمی تغذیه کنند. پس من معتقدم در حال حاضر اوضاع به شکل چشم‌گیری به سود راست می‌باشد. تمام کشورها باید کمک کنند تا مطمئن شوند این مشکل در جمهوری دموکراتیک آلمان از آنچه هست بزرگتر نشود. من مدت چهل سال است که در این جا زندگی کرده‌ام و همراه دیگران برای بهبود زندگی در این کشور کوشیده‌ام. من از این جا نرفتم و اجازه ندادم اخراج شوم. برای من تصور اینکه راست افراطی احتمالاً موفق شود و مرا از این جا فراری دهد، له‌جستناک می‌باشد.

س: بزوند انقلاب در جمهوری دموکراتیک آلمان تاکنون بدون توسل به زور بوده است. عناصر اصلی این عدم خشونت چه بوده است؟

ج: به اعتقاد من این واقعیت که تاکنون خونی ریخته نشده است بیشتر از جزء و احتیاط بخش بزرگی از مردم و اینکه حکومت و نهادهای مسئول حفظ نظم، انحصار قدرت را در دست داشته‌اند ناشی می‌شود. اما من معتقدم که این امر در عین حال تا اندازه زیادی با شرایط زندگی توده مردم ارتباط دارد. به مفهومی، ما صرفاً در مانده بودیم. به عبارت دیگر زمان خشم ما مدتها قبل سپری شده بود و مردمی که واقعا شورشی به حساب می‌آمدند، مدت‌ها قبل اخراج شده بودند و بنابراین تعداد زیادی از آنها در آلمان شرقی وجود نداشت. در چهلین سالروز تأسیس جمهوری دموکراتیک آلمان بود که مردم دریافته‌اند تا چهل سال است به این شکل زندگی می‌کنیم - زمانی طولانی - و همه ما این وحشت داشتند که اوضاع همینطور باقی بماند. همزمان همه احساس می‌کردند که کاملاً ناتوانند. برای من این رویدادها و تظاهرات بی در بی در برابر يك حکم يك شورش در زندان را داشت. به هیچ وجه جالب نبود و من ناتوان

قانونی که تاسیس شرکت‌های مشترک را اجازه می‌دهد بوجود آوریم. با وجود آنکه اقتصاد ما در این لحظه احتمالاً اقتصادی بحران زده است، تاریخ اقتصادی جمهوری دموکراتیک آلمان به ما دلیل کافی می‌دهد که فکر کنیم مالکان سرمایه واقعاً از سرمایه‌گذاری در جمهوری دموکراتیک آلمان خوشحال خواهند شد.

س: آیا اصلاحات اقتصادی که شرح آن را دادید يك راه سوم بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری می‌خوانید؟

ج: نه، اینطور نیست. من این را يك مدرنیزه کردن ضروری، يك تجدید ساختار بنیادی اقتصاد، حکومت، جامعه و خود سوسیالیسم می‌خوانم.

س: به اعتقاد شما روابط اقتصادی با جمهوری فدرال آلمان باید به چه شکلی باشد؟

ج: حتی در حال حاضر روابط اقتصادی ما با آلمان چندان بد نیست. جمهوری فدرال آلمان کم و بیش بزرگترین شریک بازرگانی ما در غرب می‌باشد و بسیاری از گروه‌های اقتصادی - صاحبان سرمایه و کارخانه‌ها در جمهوری فدرال - وجود دارند که اقتصاد ما را بخوبی می‌شناسند و حتی با چیزهایی که ما گهگاه از خودمان پنهان نگاهداشته‌ایم آشنایی دارند. آنها از محدودیت کارایی اقتصادی و از امکانات ما برای ایجاد شرکت‌های مشترک و دیگر اشکال همکاری اقتصادی مطلع هستند. بحد کافی شرکت‌های بزرگ جمهوری فدرال پشت دروازه‌های ما ایستاده و آماده‌اند به مجرد اینکه جزئیات امر در زمینه دولتی حل شد از فرصت‌های تازه استفاده کنند.

س: با توجه به تفاوت‌های سیستماتیک بین سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان و سرمایه‌داری در غرب چه نوع مشکلاتی را پیش بینی می‌کنید؟

ج: در واقع من مشکلی نمی‌بینم که بتواند بر روابط ما اثر منفی بگذارد. اوضاع صرفاً همینطور که هست با اقتصاد جمهوری دموکراتیک آلمان براساس مالکیت ملی سوسیالیستی ابزار تولید، و اقتصاد جمهوری فدرال براساس مالکیت خصوصی سرمایه، ادامه خواهد یافت. از آنجا که هر کشوری در چارچوب نظام خود پیشرفت خواهد کرد ما همه از این وضع سود خواهیم برد. البته بعضی مشکلات عاجل وجود دارد که بطور غیرمستقیم از تفاوت‌های دو نظام مایه می‌گیرد ماند شکاف حاضر بین پول غیرقابل تسعیر جمهوری دموکراتیک و پول قابل تسعیر جمهوری فدرال. این مسأله باید بسرعت حل شود. س: آیا ممکن است اندکی روشن‌تر صحبت کنید؟

ج: مثلاً مرزهای باز باعث مبادله گسترده پول جمهوری دموکراتیک آلمان با پول جمهوری فدرال آلمان به نرخ ۱ به ۱۰ شده است که به هیچ وجه بیانگر روابط واقعی بین این دو پول نیست. علت آن کاملاً روشن است چون جمهوری دموکراتیک آلمان از سیاست «سوسیدها» پیروی می‌کند، در نتیجه بعضی چیزها در جمهوری دموکراتیک آلمان بسیار ارزان است، آنقدر ارزان که مردم می‌توانند با پرداخت نسبتاً کمی پول نیازهای اصلی خود را برآورد سازند و بعد باقیمانده پولشان را برای خرید چیزهایی در جمهوری فدرال آلمان که در اینجا نمی‌توانند پیدا کنند با مارک آلمان فدرال که نرخش بسیار بالاست تعویض کنند. به این دلیل ما ممکن است بزودی خود را با اوضاعی شبیه آنچه قبل از سال ۱۹۶۱ پیش از برپایی دیوار برلن وجود داشت روبرو ببینیم، اوضاعی که در آن شهروندان جمهوری دموکراتیک آلمان در جمهوری فدرال کار خواهند کرد و مزدشان را به پول غربی خواهند گرفت ولی خانه‌شان را در جمهوری دموکراتیک آلمان حفظ خواهند کرد و مالیات کمتر پرداخت کرده از امتیازهای بهای اجاره، برق، گاز، آب، حمل و نقل و کالاهای اولیه ارزان برخوردار خواهند شد. البته این به معنای آن خواهد بود که اقتصاد ما که در حال حاضر در وضع خوبی نیست حتی بدتر از این خواهد شد. این وضع هم چنین به تضاد میان مردم در جمهوری دموکراتیک آلمان منجر خواهد شد و تنها به افزایش ناآرامی کمک خواهد کرد.

در حقیقت ما امیدواریم، یا بهتر بگویم من امیدوارم این اوضاع چنان بی‌امدایی منفی برای جمهوری فدرال داشته باشد که دولت فدرال و سنای برلن غربی را وادار کند که بخاطر منافع خودشان به نوعی توافق با ما دست یابند. مثلاً در مورد اینکه افراد باید در همان جایی که کار می‌کنند ساکن باشند. حتی اگر تعداد نسبتاً کمی از مردم جمهوری دموکراتیک آلمان از مرزهای باز به شکلی که من شرح دادم استفاده کنند باز تشنج‌های سیاسی و اجتماعی شدیدی

■ حضور سیاسی ایالات متحده و اتحاد شوروی در اروپا موجه است اما نه بعنوان اشغالگر فاتح، بلکه براساس حقوق برابر با اروپائیان در چارچوب کنفرانس امنیت و همکاری اروپا

■ هرگونه تلاشی از سوی نیروهای خارجی برای سد کردن راه مردم آلمان و محدود ساختن حقوق آنها در زمینه تعیین سرنوشتشان، باعث ظهور ملی‌گرائی افراطی خواهد شد.

در داخل جمهوری فدرال روی خواهد داد. از همه گذشته، حدود دو میلیون بیکار در جمهوری فدرال وجود دارد و مردم زیادی هستند که در جستجوی جایی برای زیستن می‌باشند. جمهوری فدرال آلمان با اتباع خارجی مقیم این کشور مشکلاتی دارد و با نوعی مبارزه برسر دستمزد میان اتحادیه‌ها و شرکت‌های بزرگ روبروست.

اوضاع با سرعت زیاد تغییر کرده است. برای درک مسأله باید دلایل آن را دقیقاً مورد مطالعه قرار داد. احتمالاً مسأله از دست رفتن سریع اعتماد به رهبری سابق و افشاگری‌های مداوم - که البته باید اتفاق می‌افتاد - درباره سوءاستفاده از قدرت يك حالت بدبینی شدید بوجود آورده است. بعضی افراد باور ندارند که سازمان‌های قدیمی - حتی اگر افراد جدیدی در رأس آنها قرار گیرند - بتوانند شرایطی بوجود آورند که در آن تمام شهروندان قادر باشند با خوش بینی به آینده بنگرند. مسأله رفت و آمد بین مرزها هم وجود دارد. هرکس که از آنجا بازدید می‌کند البته تنها چیزهای خوبی را که غرب برای ارایه دارد مثلاً انبوه کالاهای مصرفی را می‌بیند. این امر تمایل مردم آلمان شرقی را به کسب هرچه سریعتر امکانات مصرفی مشابه برای خود افزایش می‌دهد. و این، حتی اگر کسی هنوز دقیقاً به آن نیندیشیده باشد، به معنی آن است که: «وحدت همین الان». ضمناً، عوامل بین‌المللی که همیشه در مسأله آلمان نقش داشته‌اند، اگر کاملاً کنار گذاشته نشده باشند، نادیده گرفته شده‌اند.

□□□

«کراستن فویگت» سخنگوی سیاست خارجی گروه پارلمانی سوسیال دموکرات‌های آلمان غربی است. مقاله زیر از صحبت‌های وی در کارگاه بین‌المللی شرق - غرب درباره امنیت مشترک گرفته شده و مصاحبه‌ای بدنبال دارد.

□□□

مناقشه شرق - غرب پایان رسیده است. اینک ما باید بر بی‌آمدهای آن فایق آئیم؛ روندی که ممکن است سالها بطول انجامد. تغییرات در اتحاد شوروی و سایر کشورهای شرق و مرکز اروپا چنان ابعادی بخود گرفته که حتی در دوره‌های بحرانی - و چنین زمان‌هایی وجود خواهد داشت - بازگشت به شرایط قبلی غیر قابل تصور خواهد بود. به این دلیل من با این عقیده موافق نیستم که نیروهای نظامی باید در حالت دائمی احتیاط باقی بمانند. ما قصد حمله به بلوک شرق را نداریم. شوروی و متحدانش نیز به فکر حمله به غرب نیستند - زیرا آنها بیش از حد سرگرم اصلاحات داخلی هستند. این کشورها هر قدر دموکراتیک‌تر شوند از تجاوز بیشتر فاصله خواهند گرفت و کمتر به اقدام‌های نظامی متوسل خواهند شد.

ما نیاز داریم در گفتگوهای وین درباره کاهش چشم‌گیر توانایی‌های تهاجمی مذاکره شود. طرح مدرنیزه کردن موشک‌های با برد کوتاه از ابتدا بسیار غلط بود و اینک دیگر قابل اجرا نیست. باید مراسم تشییع جنازه رسمی این فکر صورت گیرد. من هم چنین با «اگون بار» (یکی از اعضای ارشد حزب سوسیال دموکرات) موافقم که کاهش پنجاه درصدی نیروهای تهاجمی که سال گذشته يك پیشنهاد انقلابی بشمار میرفت اینک کافی نیست. ما باید از این جلوتر برویم. این به معنای آنست که استراتژی کنونی «دفاع مقدم» دیگر نمی‌تواند حفظ شود. در شرایط امروز، مفهوم صرف دفاع مقدم معنایی ندارد. مواضع مقدم در کجا قرار دارد. آیا هیچ کس واقعاً باور می‌کند که سربازان و افراد پلیس آلمان شرقی که در کنار دیوار برلن ایستاده و با ماموران پلیس ما از در دوستی

■ فرانسه به همبستگی و یکپارچگی نظامی کشورهای اروپائی بیش از وحدت اقتصادی و سیاسی اروپا علاقمند است زیرا در پی خنثی کردن نیروی اقتصادی آلمان است. در یک اروپای متحد از لحاظ نظامی، فرانسه بعنوان يك قدرت هسته ای، نقشی به مراتب مهم تر از آلمان خواهد داشت.

■ در واقع، تمایل به برخورداری از زندگی بهتر و آزادی بیشتر، بیش از احساس ملی گرایی مردم آلمان شرقی را به سوی وحدت کشاند. آنها یکپارچگی آلمان را یک راه حل سریع برای مشکلات اقتصادی می دانستند.

کشور وجود ندارد. اما برای تحقق این هدف در اروپا دو شرط لازم است. اول، دموکراسی و حقوق بشر باید در سراسر اروپا محترم شمرده شود - در غرب و شرق هر دو. دوم آنکه اروپا نباید به اوضاع پیش از جنگ های جهانی اول و دوم بازگردد - منظور نظامی است که در آن کشورهای ملی با یکدیگر به رقابت پردازند. در چنین سیستمی کشورها قادر خواهند بود در کوتاه مدت با پیوستن بهم بشکل ائتلاف ها یا اتحادیه های متفاوت به نوعی ثبات دست یابند، اما این ائتلاف ها و تغییراتی که در داخل آنها صورت می گیرد همراه با برخورد امواج ملی گرایی های متضاد در درازمدت، از جمله مهمترین علل بروز جنگ جهانی اول و تا اندازه ای جنگ جهانی دوم بوده است.

به این دلیل مهم است که ما در روند گسترش بخشیدن به نظام کنونی که به چند قطبی شدن گرایش دارد، به پایان نظام دو قطبی در اروپا تحقق بخشیم نه پایان چند قطب گرایی. ما نباید به سیستمی که در آن کشورهای همسایه در حال رقابت با یکدیگرند باز گردیم بلکه برعکس باید با توسل به ابزار چند قطبی به یک نظام متحد با شرکت تمام کشورهای اروپائی اولویت بدهیم؛ به عبارت دیگر یک نظام امنیتی برای سراسر اروپا. اتحادیه ها در دستیابی به این هدف نقش مهمی ایفا خواهند کرد. آنها بویژه میتوانند به هماهنگ کردن مواضع سیاسی در داخل اتحادیه ها و هم چنین هماهنگ کردن و کنترل مذاکرات خلع سلاح و مسایل امنیتی بین شرق و غرب کمک کنند. به این وسیله آنها قادر خواهند بود ما را در دستیابی به نوعی توازن منافع بین شرق و غرب یاری دهند.

موفقیت حرکات اصلاحی در اروپای شرقی میزان تهدید تهاجمی پیمان ورشو را کاهش داده است زیرا کشورهای دموکراتیک بطور کلی کمتر نیت تجاوزکارانه دارند و اگر چنین نیاتی داشته باشند بی بردن به آن اسانتر می باشد. بعلاوه حتی اگر یک کشور دموکراتیک بخصوص، دارای هدف های تجاوزکارانه باشد، هم آهنگ کردن چند کشور از اینگونه برای دنبال کردن هدف های تجاوزکارانه بسیار دشوار خواهد بود. به عبارت دیگر بر اثر روند دموکراتیزه شدن در اروپای شرقی، احتمال یک حمله غافلگیرانه بدلائل سیاسی به نحوی که کاملاً از چشم اندازهای خلع سلاح جدا باشد کاهش یافته است. اما مهم تر از همه اینکه کشورهای اروپای شرقی بخاطر تاکید روی اصلاحات داخلی، خواهان خلع سلاح هستند. این امر نشان می دهد که خلع سلاح در سطحی که ما تا چند سال قبل غیر ممکن تصور می کردیم، امکان پذیر می گردد.

در جریان همکاری، اتحادیه ها بتدریج اهمیت نظامی خود را از دست خواهند داد اما در ترتیبات امنیتی و سیاسی خارجی اهمیت خواهند یافت. ساختارهایی و رای نظام بلوکی، با از بین رفتن جهان دو قطبی شکل خواهند گرفت و سرانجام این امر به یک نظام امنیتی اروپایی منجر خواهد شد که اتحادیه ها را فی نفسه به یک وجود زاید تبدیل خواهد کرد.

س: چشم اندازهای وحدت آلمان را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: من دوست ندارم از وحدت مجدد حرف بزنم چون ما در باره بازگشت به اوضاع پیشین صحبت نمی کنیم بلکه در مورد چیزی نو سخن می گوئیم. من مایلم شاهد وحدتی باشم که در چارچوب آن اروپا نیز گردهم آید. اگر آلمان بتواند به یک کشور فدرال اروپایی گره بخورد خیلی بهتر خواهد بود زیرا ما سوسیال دموکرات ها «ایالات متحده اروپا» را ترجیح می دهیم. هیچ چیز را نمی توان منتفی دانست اما هیچ اقدامی هم نمی توان خلاف خواست همسایگان

آمده اند با ما بچنگند؟ حتی اگر به آنها دستور داده شود، آیا تصور می کنید آن ها از این دستور اطاعت خواهند کرد؟ آیا گارد مرزی لهستان موضع مقدم ماست؟ مطمئناً چنین نیست. بجای دفاع مقدم آنچه ما به آن نیاز داریم امنیت کافی برای تمام کشورهای اروپایی در چارچوب یک شبکه سراسری اروپائیتست.

کاهش توانایی تهاجمی باید در امتداد تحولات سیاسی و نظامی صورت گیرد. بنابراین تعیین شرایط برای کاهش تسلیحات در این زمان احمقانه خواهد بود؛ یعنی اینکه بگوئیم اینک در باره این کاهش یا آن کاهش مذاکره خواهیم کرد و نه بیشتر. کاهش نظامی باید مداوم باشد و بخش یا گوشه ای از یک روند سیاسی در جهت فائق آمدن بر مناقشه شرق و غرب را شامل شود. برای این کاهش نباید حداقلی منظور گردد.

من طرفدار کاهش چشم گیر نیروهای شوروی و آمریکا هستم اما این کاهش باید به شیوه و به شکلی تدریجی صورت گیرد که اروپائیان را عصبی نکند. وقتی اروپائیان احساس امنیت کردند آنگاه آمریکایی ها و شوروی ها می توانند خارج شوند و تنها نیروی کوچکی در این جا باقی بگذارند. من اصرار ندارم که آمریکایی ها یا شوروی ها به خانه شان بازگردند، اما اگر تحولات به شکل کنونی در جهت مثبت ادامه یابد دلیلی برای وحشت از یک حمله و نیازی به حضور گسترده نیروهای آمریکا و شوروی وجود نخواهد داشت. این مسأله ای مربوط به توانایی نظامی نیست بلکه یک مسأله سیاسی است. البته ابرقدرت ها در تجدید اعتماد در اروپا نقش دارند. مثلاً نیروهای آمریکا وظیفه شان تنها دفاع از اروپا در برابر اتحاد شوروی نیست بلکه باید دیگر نگرانی های اروپائیان از جمله ترس آنها از آلمان را از بین ببرند. منافع آمریکا و شوروی در اروپا موجّه و حضورشان - حضور سیاسی شان - مشروع است اما بر پایه ای متفاوت؛ نه به عنوان اشغالگران یا فاتحان بلکه براساس حقوق برابر در چارچوب کنفرانس امنیت و همکاری اروپا.

من مایلم با ملائمت چیزی را به متحدانمان توصیه کنم. شما تاکنون عاقلانه عمل کرده اید اما در آینده باید عاقل تر باشید. باقیمانده حقوق اشغال باید از بین برود. ما آلمانی ها خوشحال خواهیم شد به آرامی در جهت وحدت حرکت کنیم، اما هرتلاش نیروهای خارجی برای سد کردن حقوق آلمان در زمینه تعیین سرنوشت خود باعث ظهور ملی گرایی خواهد شد. خوشبختانه در برلن تاکنون تظاهراتی علیه شوروی یا آمریکا صورت نگرفته است. اما به مجرد اینکه این کشورها به آلمان بگویند «اینکار ممنوع است» یا «تو باید اینکار یا آن کار را بکنی» یا درصدد دستور دادن برآیند، و به مجرد اینکه ما شروع کنیم به شک کردن در باره اینکه آنها حق تعیین سرنوشت ما را جدی نمی گیرند، ظهور ملی گرایی افراطی را می توان انتظار داشت. این مسأله در جمهوری دموکراتیک آلمان می تواند یک مشکل جدی بوجود آورد. زیرا بخاطر اوضاع اقتصادی جمهوری دموکراتیک و انزوایش در اروپا - نه تنها از اروپای غربی، بلکه هم چنین تا اندازه ای از اروپای شرقی - مردم آن ملی گراتر و کمتر از مردم آلمان غربی اروپایی هستند. و بهمین دلیل است که آنها در برابر ترس از بیگانگان و خصومت در قبال خارجیها آسیب پذیرترند.

س: آیا به اعتقاد شما تحولات آلمان و اروپای شرقی احتمالاً به انحلال ناتو و پیمان ورشو منجر خواهد شد؟ آیا تصور می کنید احتمالاً اتحادیه های نظامی به سازمان های کاملاً سیاسی تبدیل شوند؟

ج: وقتی ناتو گزارش «هارمل» را در سال ۱۹۶۷ تنظیم کرد، هدف نهایی سیاست ناتو دستیابی به یک نظم امنیتی برای اروپا تعیین شد. البته نظم اروپایی یک هدف دراز مدت است اما وقتی به این هدف دستیابیم، وظیفه اتحادیه ها چیزی فراتر از آنچه تاکنون بوده است خواهد بود. آنها وظیفه شان را انجام داده اند و بنابراین به وجود باطلی تبدیل خواهند شد.

مشکل ما، مسأله اتحادیه ها بخودی خود نیست. اتحادیه ها ابزاری هستند برای دستیابی به یک هدف و این هدف جلوگیری از مناقشه شرق - غرب تا حد امکان می باشد. از دیدگاه ناتو، هدف آن بوده است که پیمان ورشو را از محروم کردن ما از حق تعیین سرنوشت با توسل به زور باز دارد.

وقتی با وسایل دیگر بتوان به این هدف دست یافت، دیگر نیازی بوجود اتحادیه ها نخواهد بود. آنگاه اوضاعی بین اروپای غربی و شرقی بوجود خواهد آمد شبیه اوضاعی که در حال حاضر بر روابط جمهوری فدرال آلمان و فرانسه حاکم است. ما دیگر با اسلحه در برابر هم قرار ننگرفته ایم و خطر جنگ بین دو

بعمل آورد.

س: در فرانسه و سایر کشورهای اروپایی این نگرانی وجود دارد که یک آلمان متحد از نقطه نظر سیاسی و اقتصادی براروپا مسلط خواهد شد. آیا این نگرانی درست است یا از آشتیگي اوضاع ناشی می شود؟ آلمانی ها چگونه میتوانند از نگرانی کشورهای همسایه بکاهند؟

ج: درباره این واقعیت که ما وجود داریم هیچ کاری نمی توانیم بکنیم. تنها کاری که میتوان انجام داد، تاکید روی علاقه مان به حفظ منافع آلمان در یک روند اروپایی است. همسایگانمان در شرق و غرب باید ما را در این راه یاری دهند. ما نمی خواهیم ملی گرایان اقتصادی باشیم، و بهمین دلیل است که از همبستگی اروپائی در قالب جامعه اروپا حمایت می کنیم. در زمینه حقوق بشر مایلیم کنوانسیون های بین المللی را بپذیریم. از این رو از دیوان اروپایی حقوق بشر و شورای اروپا پشتیبانی می کنیم. در رابطه با سیاست امنیتی مایلیم به بازرسی های بین المللی تن دردهیم و طرفدار مذاکرات خلع سلاح هستیم. تصور می کنم گرایش به سوی اروپا و جامعه بین الملل ویژگی اکثریت سیاستمداران آلمان را تشکیل می دهد و در واقع عقب نشینی از موضعی است که در گذشته اغلب در تاریخ آلمان شاهد آن بوده ایم و حرکتی است بسوی جهت یابی آلمانی که قبل از سال ۱۸۷۱، یعنی در ۱۸۳۲ و ۱۸۴۸ حاکم بود: این فکر که آلمانی ها باید در کنار همسایگانشان در شرق و غرب در یک محیط مسالمت آمیز مبتنی بر توازن منافع و در پرتو دموکراسی زندگی کنند. این فکر کسی را تهدید نمی کند و نخواهد کرد. من باور نمی کنم کسی در اروپا بخاطر اینکه ایالات متحده مملکت بسیار بزرگی است، بگوید که باید به دو کشور تبدیل شود. ما نمی توانیم در مورد این واقعیت که وجود داریم، در اروپا زندگی می کنیم، و بوسیله اروپا محصور شده ایم کاری انجام دهیم.

وحدت آلمان در پرتو همبستگی تمام اروپا مسأله خطرناکی نیست بلکه یک فرصت است زیرا روند مشابهی در حال پایان دادن به تجزیه اروپاست. مصاحبه با «یوری دیویدف» مدیر مرکز مطالعات اروپایی در موسسه ایالات متحده آمریکا و کانادا در مسکو

س: نظرتان درباره وحدت آلمان چیست؟ آیا برای منافع شوروی زبان آور خواهد بود؟

ج: وجود دو آلمان برای مدت چهل سال هسته اصلی نظم و امنیت اروپایی پس از جنگ را تشکیل می داد. بنابراین وقتی ما درباره وحدت مجدد دو آلمان صحبت می کنیم، از تغییر تمامی ساختار نظم اروپای پس از جنگ سخن می گوئیم. تصور نمی کنم شوروی در اصل با وحدت آلمان مخالف باشد اما مهم این است که این وحدت به صورت عامل بی ثباتی و ایجاد نگرانی و تردید برای دو طرف در نیاید. از دیدگاه شوروی بهتر خواهد بود اگر مسأله وحدت آلمان در چارچوب یک راه حل اروپایی با هدف فائق آمدن بر تجزیه اروپا عملی گردد. این به معنای ایجاد یک نظام امنیتی جدید خواهد بود که بیشتر بر پایه



همکاری بین بلوک ها استوار خواهد بود نه رویارویی آنها - همکاری در زمینه مسایلی مانند کاهش تسلیحات، سیستم های نظارت و تدابیری که اعتماد متقابل را افزایش خواهد داد. بنظر من در چنین شرایطی مسأله تجزیه اروپا بتدریج حل خواهد شد و ما با جریان یافتن آشکار سرمایه، کارگر، اطلاعات و غیره روبرو خواهیم بود. س: آیا این امر هم چنین به معنای انحلال ناتو و پیمان ورشو خواهد بود؟

ج: در تحلیل نهایی بله.

س: بعضی تحلیل گران شوروی پیشنهاد کرده اند پیمان ورشو برای حل اختلافات درون بلوکی، مقابله با مسایل اقتصادی منطقه و غیره به یک سازمان سیاسی تبدیل شود. نظرتان درباره این پیشنهاد چیست؟ آیا یک پیمان ورشو سیاسی شده یک نهاد دائمی خواهد بود یا تنها تا زمان انحلال بلوک ها دوام خواهد داشت؟

ج: مسأله سیاسی کردن پیمان ورشو بطور گسترده در اتحاد شوروی مورد بحث قرار دارد. اما من با شیوه برداشت بعضی از افراد از اصلاح سیاسی این بلوک بشکل ایجاد ساختارهای سیاسی در کنار ساختارهای نظامی موجود موافق نیستم. من تصور نمی کنم بیشتر اعضای بلوک نیز با چنین نظریه ای موافق باشند. بنظر من لازم است قبل از هر چیز ساختارهای نظامی منحل شود و بجای آن، ساختارهای سیاسی بوجود آید. اگر ما یک سازمان سیاسی درون بلوکی ایجاد کنیم باید نیروهای مخالف را نیز در برگیرد و مانند گذشته نه بر پایه روابط حزب با حزب، بلکه روابط واقعی دولت با دولت استوار باشد. مثلا ما میتوانیم نوعی مجمع پارلمانی بوجود آوریم که نمایندگان زیادی را از کشورهای مختلف، نه تنها از سوی دولت ها و احزاب حاکم بلکه از نیروهای مخالف را نیز در خود جای دهد. اینکه چنین نظامی همیشگی خواهد بود یا نه به این بستگی خواهد داشت که مادر جهت انحلال سیستم بلوکی در اروپا حرکت کنیم یا نه. و اگر بتوانیم یک خانه مشترک اروپایی بوجود آوریم بنظر من دیگر به ساختارهای بلوکی نیاز نخواهیم داشت.

س: بعضی از تحلیل گران شوروی از نیاز به حفظ پیمان ورشو به منظور تضمین ثبات در اروپای شرقی در زمانیکه این منطقه با خطر ملی گرایی و تشنج های قومی روبروست سخن گفته اند. به اعتقاد شما خطر بالقوه ظهور مناقشه های ملی گرایانه و قومی در اروپای غربی شرقی تا چه حد است؟

ج: تصور می کنم این يك مسأله جدی است نه تنها برای شوروی بلکه برای تمام اروپا. افول نفوذ دو ابرقدرت در اروپا و جهان يك روند عینی است اما یکی از بی آمدهای این روند برای اروپای شرقی، تجدید تضادهای قومی و ارضی و احساسات ملی گرایانه و امثال آن است. این گرایش ها مدتها بوسیله نفوذ شوروی سرکوب شده بود اما اینك نفوذ شوروی از بین رفته است. متأسفانه باید بگویم احتمال بالکانی شدن اروپای شرقی واقعی است و لازم است ما درباره آن بیندیشیم. نباید فراموش کنیم که دو جنگ جهانی بخاطر اروپای شرقی آغاز شد و اختلاف های ارضی در اروپای شرقی اغلب محملی برای جنگ بوده است.

س: شوروی برای جلوگیری از شکل گیری خطرناک ملی گرایی در اروپای شرقی چه راههایی را در نظر گرفته است؟

ج: راههای زیادی وجود دارد. مثلا اگر مکانیزمی سیاسی در پیمان ورشو به وجود آوریم که تمام نیروها و گروه های مختلف را در برگیرد، به کاهش تشنج ها در این بلوک کمک خواهد کرد. اما بنظر من ما به چیزی بیش از ایجاد مکانیزم های جدید در درون بلوک نیاز داریم. زیرا این در حقیقت به افزایش نفوذ بلوک در صحنه اروپا کمک خواهد کرد. شاید لازم باشد چیزی در چارچوب روند هلسینکی ایجاد کنیم؛ مثلا یک شورای امنیت اروپایی مرکب از تمام کشورهای شرکت کننده در روند هلسینکی از جمله آمریکا و کانادا. من فکر می کنم برای پرداختن به مسایل منطقه این مفیدتر باشد تا سازمانی محدود به یک بلوک.

س: بعضی از مردم اروپای غربی با توجه به احتمال جدا شدن آمریکا از اروپا از لحاظ نظامی، خواستار ادغام نظامی اروپای غربی و اعطای مسئولیت های امنیتی به جامعه اروپا شده اند. نظرتان درباره این پیشنهادها چیست و آیا تصور می کنید در نتیجه تحولات اخیر در اروپای شرقی این افکار جاذبه خود را از دست خواهد داد؟

ج: من جدا فحرمی دنم آنها تا اندازه‌ای جاذبه خود را از دست خواهند داد زیرا سیمای دشمن در حال ناپدید شدن است و ما در جهت روابط تعاونی حرکت می‌کنیم. البته من نگرانی مردم اروپای غربی درباره مسایل امنیتی‌شان را درک می‌کنم. آنها نمی‌خواهند برای تضمین امنیت خود زیاد به امریکا متکی باشند و باین دلیل صحبت‌هایی درباره لزوم ادغام نظامی اروپای غربی، صورت گرفته است. البته اینکه آنها چه شکلی از ادغام را در نظر دارند خیلی مهم است. اگر آنها به ادغامی توجه داشته باشند که به افزایش توانایی نظامی اروپای غربی و مسابقه تسلیحاتی در قاره اروپا منجر گردد، روشن است که بی‌آمدهای آن زبان‌آور خواهد بود. اما اگر بخواهند توانایی نظامی کنونی خود را حفظ کنند و در چهارچوبی مانند یک اتحاد نظامی گرد هم بیایند، مسئله صورت دیگری خواهد داشت. احتمالاً اینکار به مردم اروپای غربی اعتماد بنفس بیشتری خواهد داد و به نظر من این تحول برای اتحاد شوروی چندان زبان‌آور نخواهد بود.

البته انگیزه‌های درجه دومی نیز در پشت روند ادغام نظامی وجود دارد. مثلاً فرانسه به ادغام نظامی بیش از ادغام اقتصادی و سیاسی علاقمند است زیرا می‌خواهد قدرت اقتصادی جمهوری فدرال آلمان را خنثی کند. فرانسه در یک اروپای متحد از لحاظ نظامی، نقش مهمتری ایفا خواهد کرد زیرا یک قدرت هسته‌ای است و جمهوری فدرال آلمان که نیروی هسته‌ای در اختیار ندارد نقش کم‌اهمیت‌تری خواهد یافت.

■ افراط گرایی در جامعه‌ای شکل می‌گیرد که در انزوا

زندگی می‌کند، یعنی جامعه‌ای که از نیروها، ملت‌ها و انسان‌های دیگر جدا شده است. در عصری که همه راه صحیح را گم کرده‌اند، جریان‌های فکری افراطی بسیاری از مردم را که بی‌بهره از آگاهی‌های لازم، فاقد قدرت تأثیرگذاری بر اوضاع و بیاتوان رویارویی با مشکلات از راه‌های مثبت هستند، جذب می‌کند و جهت می‌دهد.

س: تأثیر از دست رفتن امپراطوری شوروی در اروپای شرقی روی اصلاحات اقتصادی این کشور تا چه اندازه خواهد بود و روابط اقتصادی شوروی با اروپای شرقی را در آینده چگونه می‌بینید؟

ج: فکر نمی‌کنم این سوال درست باشد. از دست رفتن امپراطوری شوروی یعنی چه؟ امپراطوری چیز است که مردم را استثمار می‌کند و من مطمئن نیستم ما اروپای شرقی را استثمار کرده باشیم. برعکس بسیاری از مردم و خیلی از اقتصاددانان در شوروی اطمینان دارند که ما بوسیله اروپای شرقی استثمار شده‌ایم.

ما بخاطر اینکه کالاها را با قیمت ارزانتر از قیمت‌های جهانی به اروپای شرقی می‌فروشیم در حقیقت سالانه ۱۵ میلیارد دلار به اروپای شرقی داده‌ایم. ما کالاهایی مانند نفت به آنها می‌فروشیم که می‌توانیم به اروپای غربی بفروشیم تا ارزش خارجی را که سخت به آن احتیاج داریم بدست آوریم. بهمین دلیل است که شوروی از روابط اقتصادی خود با اروپای شرقی راضی نیست.

از سوی دیگر کشورهای اروپای شرقی نیز از روابط اقتصادی‌شان با اتحاد شوروی ناراضی هستند. هر دو طرف از اینکه روابط اقتصادی در داخل «کومکون» به پیشرفت تکنولوژیکی و کارایی بیشتر اقتصادی منجر نشده ناراضی هستند. بهمین دلیل است که به اصلاح روابط اقتصادی خود نیاز داریم. اما این کار ظرف یک سال یا حتی دو سال انجام شدنی نخواهد بود زیرا ۳۰ تا ۵۰ درصد از صادرات کشورهای اروپای شرقی به اتحاد شوروی می‌رود. ما نمی‌توانیم این پیوند را بدون ضربه زدن به اقتصاد دو طرف قطع کنیم. بعلاوه بنظر من اقتصادهای شوروی و اروپای شرقی نمیتوانند در حال حاضر به اروپای غربی روی آورند زیرا توانایی رقابت در بازارهای غرب را ندارند. باین دلیل است که ما برای مدتی بیکدیگر نیاز خواهیم داشت.

احساس کلی شوروی این است که ما لازم است روابط اقتصادی خود را بر مبنای بازار قرار دهیم. اگر شما بخواهید چیزی از اتحاد شوروی خریداری کنید، قیمت خود را بشما خواهیم گفت. اگر شما موافق نبودید مساله‌ای نیست. اما داد و ستدمان بر پایه تعهدات کشور با کشور یا چیزی شبیه آن استوار نخواهد

بود. همین مساله باید در مورد روابط سیاسی نیز صادق باشد. ما باید این روابط را قبل از هر چیز بر مبنای اصل مشارکت قرار دهیم. البته ما و متحدانمان منافع متفاوتی در جهان داریم. اتحاد شوروی یک ابر قدرت است در حالیکه کشورهای اروپای شرقی نسبتاً کوچکند و باین خاطر منافع ما همیشه هم‌آهنگی ندارد. اما بر اساس اصل مشارکت میتوانیم با هم کنار بیاییم. بنابراین، به هیچ وجه فکر نمی‌کنم که بتوانیم درباره از دست رفتن «روابط با اروپای شرقی» صحبت کنیم.

س: شوروی افزایش سریع جریان کمک و سرمایه‌گذاری غرب به کشورهای اروپای شرقی را چگونه تلقی میکند؟ آیا شوروی انتظار دارد بطور غیرمستقیم از این افزایش کنش متقابل اقتصادی سود ببرد یا این خطر وجود دارد که بانگرس فزاینده متحدانش در اروپای شرقی به پیوندهای اقتصادی با غرب، تنها بماند.

ج: من فکر میکنم اتحاد شوروی در تحلیل نهایی بخاطر داشتن پیوندهای گسترده اقتصادی با اروپای شرقی از این وضع سود ببرد. ما به دریافت کالا و تجهیزات از اروپای شرقی علاقمندیم و اگر آنها کارایی اقتصادی خود را بهبود بخشند و سطح تکنولوژیکی اقتصاد خود را بالا ببرند به سود ما خواهد بود. در هر حال ما نمی‌توانیم مانع رشد پیوندهای اقتصادی آنها شویم زیرا خود ما نیز همین خط را دنبال می‌کنیم. ما نیز میخواهیم پیوندهای اقتصادی‌مان را با اروپای غربی و ایالات متحده امریکا گسترش دهیم.

س: آیا در داخل شوروی با دریافت کمک و سرمایه‌گذاری غرب مخالفتی وجود دارد؟

ج: البته مادر حزب و دیوانسالاری‌مان افرادی با گرایش‌های عقیدتی داریم که معتقدند باید هر کاری را خودمان انجام دهیم. اما موقعیت‌شان هر روز ضعیف‌تر شده است. بنابراین در حال حاضر مسلماً به دریافت کمک غرب علاقمندیم.

البته ما نمی‌توانیم مشکلاتمان را در عرصه اقتصادی تنها با کمک غرب حل کنیم بلکه خودمان باید برای اصلاح نظام اقتصادی تلاش نماییم. مثلاً به لهستان یا مجارستان نگاه کنید. آنها سالها سعی کردند سرمایه غرب را جلب کنند و پول زیادی دریافت داشتند. فقط برای مقایسه بخاطر داشته باشید که کشورهای اروپای غربی پس از جنگ حدود نوزده میلیارد دلار از طریق طرح مارشال دریافت کردند و توانستند اقتصادهای خود را تجدید حیات بخشند. لهستان چهار میلیارد دلار از غرب دریافت کرد اما بهر رفت زیرا نظام اقتصادی کشور کارایی نداشت و از این کمک استفاده صحیح نکردند.

س: آیا فکر میکنید این مساله طی چند سال آینده در اتحاد شوروی تکرار شود یا معتقدید سیل کمک، سرمایه‌گذاری و تکنولوژی غربی که اینک به سوی شوروی جاری شده به اتحاد شوروی در حل مشکلات اقتصادی‌شان کمک خواهد کرد.

ج: من فکر میکنم این کمک‌ها میتواند واقعاً مورد بهره‌برداری قرار گیرد. زمینه‌ای که کمک غرب عملاً میتواند مفید باشد در ساختمان زیربنایی است. ما قبلاً پولی را که از غرب دریافت میکردیم برای خرید تجهیزات، کارخانه‌های جدید و تکنولوژی بکار می‌گرفتیم. اما شوروی زیربنای بسیار ضعیفی دارد. این یکی از دلایلی است که نشان میدهد چرا اقتصاد شوروی اینقدر بد عمل کرده است. ما جاده‌های بسیار بد، سیستم‌های ارتباطی بسیار بد، و تسهیلات بسیار ضعیفی برای جهانگردان داریم. هر سال حدود ۳۰ درصد از محصولات کشاورزی‌مان را بر اثر بادی جاده‌ها و بخاطر اینکه تاسیسات انبارداری برای نگهداری غله نداریم از دست میدهم. آنگاه در پی از دست دادن ۵۰ میلیون تن گندم در سال، سعی میکنیم با خرید همین مقدار گندم از امریکا، کمبود را جبران نماییم. این غفلت از مسایل زیربنایی از یک نظریه سوسیالیستی درباره اقتصاد سیاسی ناشی میشود، زیرا به اعتقاد مارکس ثروت یک جامعه بیشتر به تولید بستگی دارد نه زیر بنای جامعه.

ما میخواهیم اقتصاد نوینی با گرایش به بازار ایجاد کنیم اما نمی‌توان بدون یک سیستم ارتباطی بسیار خوب اینکار را انجام داد. مثلاً مدیران شرکت‌ها در شوروی نیازمند دسترسی فوری به اطلاعات درباره جایی که بتوانند چیزهای مورد نیاز خود را خریداری کنند و جایی که بتوانند کالاهای مورد احتیاج دیگران را بفروشند، هستند. برای اینکار کامپیوتری کردن کشور لازم به نظر می‌رسد و تنها بر این پایه است که یک اقتصاد نوین متمایل به بازار میتواند کار کند.